

گفت‌وگوی  
روزنامه صبا  
با عوامل فیلم  
سینمایی «قرمز  
یواش»



علی جبارزاده  
کارگردان:

در سینمای ایران، خلافت اغلب  
فرزند ناخلف ممیزی است

# از حافظه زخم خورده تا ممیزی فرساینده



سازمان یافته است. اذهان عمومی براحتی به هر سمت و سویی سوق پیدا میکند براحتی هر موضوع مهمی فراموش میشود و جایش را به مورد جدیدی میدهد. من شاید به نوعی دلم میخواست عنوان کنم کاش یک سندروم هایپر تیزمیایی داشتیم که فراموش نکنیم چه رخدادهایی را از سر گذرانندیم و در چه اتمسفری زیست می‌کنیم.

فیلم شما در جنوب شهر می‌گذرد، اما «لب خط» در فیلم بیشتر شبیه یک وضعیت ذهنی است تا صرفاً یک جغرافیا. چقدر آگاهانه تلاش کردید که مکان به بخشی از روان شخصیت‌ها تبدیل شود؟

متأسفانه جنوب شهر در سینمای ما یا فلاکت‌کده است یا مردانگی اغراق شده. برای من «لب خط» آکه نام اصلی و محبوب من برای فیلم بود! به معنای یک مرز است. مرز میان بقا و سقوط. مکان در این فیلم، جغرافیای فقر نیست، بلکه جغرافیای تعلیق است. آدم‌های فیلم من روی لبه‌ای راه می‌روند که یک طرفش واقعیت عریان و طرف دیگرش فانتزی رهایی است. این مکان نیست که روان آن‌ها را می‌سازد، بلکه روان زخمی آن‌هاست که از جنوب شهر، یک بن‌بست بی‌پایان ساخته است.

شما از بحران هویت و فرار از جنسیت صحبت کرده‌اید؛ موضوعی که معمولاً سینما یا خیلی شعاری به آن نزدیک می‌شود یا کاملاً از کنارش عبور می‌کند. ترس نداشتید که این خط پارک، فیلم را وارد سوءتفاهم‌های جدی کند؟

سینما بدون ریسک سوءتفاهم چیزی جز تکرار مکررات نیست، بله، حرکت روی لبه تیغ بود. در جامعه‌ای که هویت‌ها مدام در حال سرکوب یا نقاب زدن هستند، صحبت از فرار از جنسیت یا بحران هویت می‌تواند حساسیت‌زا باشد. اما من ترجیح می‌دهم فیلمم به خاطر پرسشگری قضاوت شود تا اینکه به خاطر عاقبت‌طلبی تشویق. ما نباید از سوءتفاهم بترسیم، باید از سکوت مصلحت‌آمیز بترسیم.

در فیلم، تنها کاراکتری که به نظر می‌رسد با هویت خودش در صلح است، یک شخصیت غیر ایرانی است. این انتخاب می‌تواند خوانش‌های سیاسی و اجتماعی زیادی داشته باشد. خودتان چقدر به این خوانش‌ها فکر کرده بودید؟

این یک طنز تلخ است. انگار برای اینکه خودت باشی و با خودت کنار بیایی، باید دیگری باشی یا از بیرون به این اتمسفر نگاه کنی. شخصیت غیر ایرانی فیلم، آینه‌ای است در مقابل ما؛ او پیچیدگی‌های بیمارگونه ما در تعریف هویت را ندارد. اگر خوانش سیاسی‌اش این است که ما در خانه خودمان با خودمان غریبه‌ایم، بله، من کاملاً به این موضوع فکر کرده بودم.

انتخاب بازیگر مرد برای نقش مادر، از یک سوتصمیمی خلاقانه و از سوی دیگر واکنشی به ممیزی بوده. اگر اساساً با محدودیت ممیزی روبه‌رو نبودید، باز هم به چنین انتخابی می‌رسیدید؟

بباید صادق باشیم. در سینمای ایران، خلافت اغلب فرزند ناخلف ممیزی است. وقتی شما را از بدیهی‌ترین ارزش‌های بازنمایی محروم می‌کنند، ناچارید دست به چنین اقداماتی بزنید. اگر ممیزی نبود، شاید مسیر دیگری می‌رفتم، اما خوشحالم که این محدودیت باعث این انتخاب شد چون واقعاً جالش جدی برای هر بازیگری هست که در چنین نقشی ظاهر شود.

«قرمز یواش» کمدی‌ای است که مدام به مرز تلخی نزدیک می‌شود اما از آن عبور نمی‌کند. این «خودداری» آگاهانه بود یا نتیجه مصالحه‌ای ناخواسته میان نگاه اجتماعی شما و الزامات ژانر؟

این خودداری در واقع بندبازی بود. ژانر کمدی در ایران به شدت به سمت لودگی سقوط کرده است. من نمی‌خواستم مخاطب را با قهقهه فریب بدهم. تلخی زیر پوستی فیلم، احترام به شعور مخاطب است. مصالحه نکردم، بلکه سعی کردم طنز سیاه را به جای کمدی زرد بنشانم. این فیلم قرار نیست به هر قیمتی بخنداند؛ قرار است لبخندی بزند که پشتش طعم گس واقعیت باشد. البته که قطعاً با آنچه در ذهن و کاغذ داشتم فاصله بسیار است اساساً در ایران آنچه که روی پرده دیده می‌شود و آنچه که روی کاغذ است، تفاوت زمین تا آسمان است.

شما گفته‌اید اگر دست خودتان بود، احتمالاً پایان بندی فیلم

علی جبارزاده بیش از آن که درباره یک فیلم حرف بزند، از یک موضع حرف می‌زند؛ موضع فیلمسازی که حافظه را کنش سیاسی-اجتماعی می‌داند و سینما را میدان درگیری با فراموشی، «قرمز یواش» برای اوقف اولین فیلم بلند نیست، بلکه نتیجه سال‌ها مشاهده، پژوهش و جنگ فرسایشی با ممیزی و اکرانی است که فیلم را دیر به پرده رساند، اما نگاه معترض سازنده‌اش را تیزتر کرد.

در «قرمز یواش» با شخصیتی مواجه‌ایم که نفرین فراموش نکردن دارد. آیا برای شما این حافظه مطلق فقط یک ویژگی نمایشی بود یا استعاره‌ای از جامعه‌ای است که بلد نیست گذشته‌اش را فراموش کند و مدام در آن گیر می‌افتد؟ سندروم هایپر تیزمیایی برای من صرفاً یک ابزار دراماتیک نیست، بلکه یک بن‌بست جامعه‌شناختی است. اتفاقاً برخلاف نظر شما به نظرم ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که دچار نوعی آلزایمر خودخواسته شده؛ همه چیز را سریع فراموش می‌کنیم تا بتوانیم دوام بیاوریم. اما کاراکتر رضا، وجدان بیدار و البته دردمند این جغرافیا است. او نمی‌تواند فراموش کند و همین عدم فراموشی او را در تضاد با محیطی قرار می‌دهد که مدام می‌خواهد گذشته را خاک کند. تمامی درد جامعه امروز ما به نظرم یک سندروم فراموشی

«قرمز یواش» نخستین فیلم بلند علی جبارزاده، بیش از آن که یک کمدی اجتماعی باشد، روایتی تلخ از بحران حافظه، هویت و فراموشی سازمان یافته در جامعه امروز ایران است؛ فیلمی که با تکیه بر نگاه جامعه‌شناسانه کارگردان، تجربه‌های متفاوت بازیگران و عبور پر هزینه از ممیزی و اکران ناعادلانه، به سندی از سینمای مستقل بدل شده که به جای آرام کردن مخاطب، او را به پرسش وادار می‌کند.

معصومه دهقان  
گفت‌وگو

